



هری پاتر و قدیسان مرگ

کشف نویل و لونا

فصل (هشتم)

در چند ساعت اخیر هری و رون سرگرم توضیح دادن ماجراهای خودشون بودند. در این بین نویل سوالاتی می پرسید. _ به نظره من داستان هری یه اشکالاتی داره؟

رون گفت: اشکال؟ بگو تا رفع کنیم!

نویل گفت: اگه تو و جینی موقع مرگ هری پیش او بودید، چرا ولدمورد شماها رو هم نکشت و گذاشت زنده بمونید؟ هری گفت: شاید می خواست که رون و جینی جسد من رو به محفل برگردوند.

نویل گفت: نه... نه... این کار از ولدمورد عجیبه؟ اون دنبال فرمانروای و افتخاره ولدموردی که من می شناسم رون و جینی رو هم می کشت و خودش جسد هری رو در سراسر هاگوارتز می چرخوند تا به همه بگه که از هری پاتر بهتر بوده.

رون و هری یک صدا گفتند: چرا تا به حال به فکر خودمون نرسیده بود؟

هری در فکر فرو رفت. اون لحظه ای رو یادش اومد که ولدمورد می خواست اون رو بکشه. وقتی زیاد فکر کرد به زهنش چیزی نرسید. رون از نویل پرسید: حالا نوبت توی نویل که داستانتو بگی.

نویل با یک حس زیبای گفت: وقتی که درس من توی هاگوارتز تموم شد با لونا به فکر یه کار مشترک افتادیم، ما قرار گذاشتیم که با کمک همدیگه به دنبال کشف گیاهان دارویی و پادزهرها بریم. در گردشمون به دور دنیا چیزهای زیادی دیدیم از جمله گیاه " مارول " گذاشتیم. لونا در اون گیاه یه نیرویی کشف کرد که می تونست انسان رو از تمام بیماریهای دنیا (در اینجا منظور اینه که هیچ بیماری نمی گیرید) در امان نگاه بداره. با این کشف حسابی خوشحال شدیم. در همین منوال باز هم دنبال کشفیات بیشتری بودیم، در آخرین لحظه سفرمون ما به یک دارویی دستیافتیم که می تونست دنیا رو متحول کنه. این یکی کشف خودم بود که باز هم با زحمت های لونا به اتمام رسید. ما اسم این گیاه رو " واند " گذاشتیم. واند مکمل گیاه مارول بود. یعنی با وجود این دو گیاه می شه انسان رو جوان و برای همیشه زنده نگه داشت. این همون رازیه که باعث جوان شدن من شده.

رون گفت: یعنی تو دیگه هیچ وقت نمی میری؟

نویل با کمی مکث گفت: نه من و ۲ نفر دیگه تنها کسانی هستیم که از این معجون استفاده کردیم.

هری و رون به همدیگه نگاه کردن و از خودشون می پرسیدند که چه کسانی به جز نویل از معجون استفاده کردن. وقتی نویل دید که هری و رون نتونستن جواب سوال رو پیدا کنند، خودش جواب داد.

_ من فکر نمی کردم وقتی که آدم بمیره مغزش هم از کار می افته... یکی از اون دونفر لونا هست، و اون یکی هم جینی.

رون گفت: چی... جینی، باورم نمیشه؟

نویل گفت: یه لحظه صبر کن ببینم، لونا یه بار به من گفت که این معجون رو به یک روح در هاگوارتز داد و روح بدن خودش رو به دست آورد و دوباره می تونست مثل ما زندگی که، ولی چون من روحی رو نمی شناختم، نتونستم

امتحان کنم. اما الان من دوتا روح رو بروم دارم و میتونم معجون رو روشن امتحان کنم!

رون گفت: نه... من همین تور که هستم خوبم، چون اینطوری بهتر زندگی می کنم... هری نظره تو چیه... هری... هری؟

هری گفت: ها... باشه هرچی شما بگین...

رون با عصبانیت گفت: هوی... هواسه کجاست، ما داریم درباره زندگی مون حرف می زنیم؟

هری یک دفعه از روی صندلی پرید و گفت: یه لحظه خفه شو رون... حرفی که نویل زد درباره زنده موندن شماها، من فکر می کنم که حرفی رو که دامبلدور درباره ولدمورد زد اشتباه از آب در اومد. به نظره من ولدمورد عاشق شده بود!

رون گفت: چی میگی...

نویل گفت: از کجا میدونی؟

هری گفت: چون وقتی ولدمورد به چشمهای هرمیون نگاه می کرد، یه برقی زد که همون حرکت برای هرمیون اتفاق افتاد. من فکر می کنم که هرمیون به ولدمورد گفت که فقط من رو بکشه و به بقیه کاری نداشته باشه چون مرگ من می تونست اون دوتا رو به عشقشون برسونه.

کاری از وبلاگ: HPRole.Blogfa.Ir